

داستان‌های ۲۰ کلمه‌ای



روز حساب

• امین دهداریان

روز حسابرسی بود و حساب من خالی...
تلفن را برداشتم و تماس گرفتم:
همسر، خانواده، خویشاوند، دوست...
از کسی خبری نبود، کسی جوابی نداد، و من غمگین تر از همیشه.
به امید آنکه اشتباهی رخ داده باشد، حافظه تلفن را از نو انباشتم:
همسر، خانواده، خویشاوند، دوست...
تلفن را برداشتم و تماس گرفتم:
همسر، خانواده، خویشاوند، دوست...
تنها یکبار تلفن به صدا درآمد:
روی صفحه اش نوشته بود... من!

خودکشی

• امین دهداریان

دیگر تحمل نداشت، امیدی به تغییر شرایط نبود،
همه چیزش را گرفته بودند: عشق، آزادی، دارایی، استقلال، شرف...
بالای بلندترین ساختمان شهر رفت، نقطه آخر؛ به پایین نگاه کرد،
لحظه ای اندیشید: "راه دیگری وجود دارد؟ امیدی هست؟" نوری در
دلش درخشید؛ آری؛ راهی بود. لبخند زد و تصمیم به بازگشت گرفت...
ناگهان سنگینی دستی را پشتش احساس کرد، نتوانست در برابر
فشار آن مقاومت کند... آه
زندگی‌اش را نیز...

کتاب

از لابه لای زندگی

• امین دهداریان

هر قاصدکی
یک پیامبر است
عرفان نظر آهاری

ادبیات ایران زمین نیز مملو است از آموزش نکته های ظریف زندگی. از ادبیات عرفانی و اخلاق روشن فکری که بگذریم - که سرشار از آثاری روشن و گرانبها نظیر کتابهای دکتر شریعتی، دکتر

سروش و استاد مطهری هستند - به آثاری بر می خوریم که گاه شخصیت نگاه ایرانی -

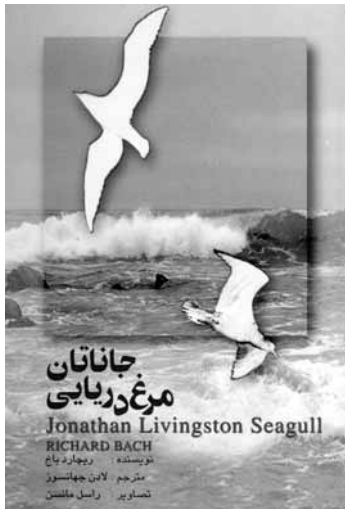
اسلامی را به ادب معاصر این وادی بازگردانیده اند.

"هر قاصدکی یک پیامبر است" مجموعه ای است از داستان های کوتاه که هر کدام نکته ای در باب پدیده های ساده ی روزمره به همراه دارند. نکاتی که بارها در طول تاریخ ادبیات و عرفان این کشور بدانها پرداخته شده اما کم کم به دست فراموشی سپرده می شود. گرچه این مجموعه می توانسته مفاهیم عمیق و مهم را به گونه ای هنرمندانه تر در هم بیامیزد و به عبارت دیگر از خامی نویسنده در بیان این عناوین رنج می برد اما به مضامینی اشاره می کند که در حوزه ادبیات معاصر ما کمتر بدانها پرداخته شده است و این خود جای امیدواری دارد. مفهوم نشانه دین همه چیز برای اثبات وجود خالق می تواند، تسبیح هر ذره از وجود مخلوقاتی که خود از پرستش غافلند... همه مسائلی هستند که روزگاری پایه های ادب و فلسفه مشرق زمین را بنیان نهاده اند. بیان این مسائل می تواند به خوبی ضعف های نگارشی و معنایی کتاب را پر کند.

"کاش می دانستی که زنجیر بلندی است زندگی، که یک حلقه اش درخت است و یک حلقه اش پرند... و هر حلقه در دل حلقه دیگر است... و وای اگر شاخه ای را بشکنی، خورشید خواهد گریست... زیرا هر حلقه ای را که بشکنی، زنجیر را گسسته ای. و تو امروز زنجیر خداوند را پاره کرده ای."

وبلاگ سرویس ادبی: sharifadabi.blogfa.com

منتظر مطالب شما هستیم

جانان مرغ دریایی
ریچارد باخ

صحبت امروز، داستان زندگی است، فلسفه زندگی یا بهتر بگویم مسئله نگاه. از ابتدای آفرینش، هنر داستان نویسی مورد توجه بوده است. در بخش های مختلف ادبیات غرب نیز می توان آثار این دیدگاه را به وضوح مشاهده کرد که گاه حتی غنی تر و سلیس تر از مفاهیم عرفانی و مذهبی شرق و بخصوص ایرانیان عنوان شده اند. نویسندگانی همچون نیکوس کاوانتزاکیس، جبران خلیل جبران، هرمان هسه و کریستیان بوین صحت این امر را به خوبی اثبات نموده اند. در این جا با داستان ساده و کوتاهی آشنا می شویم که نگاه آموزنده و ترقی طلب را بخوبی در داستانی تمثیلی بیان می کند. مرغ دریایی متفاوتی که بعنوان نماینده نسل نخبه جامعه، پارا از بند ها فراتر می نهد و از قالب سنتی و یکنواخت اجتماع خارج می شود و علاوه بر طرد شدن، سختی تنهایی و پیشرفت را به جان می خرد تا به دنیایی دست یابد که انبوهی این زندگی است. اما اینجا نخستین بخش ترقی به پایان می رسد، یعنی بخش آموختن. اما آموزش آنچه فرا گرفته زندگی او را ادامه می دهد تا آنجا که نسل متفاوتی را پدید می آورد که همگی شیفته پرواز و پیشرفتند.

در نهایت، این حرکت انقلابی تا سپردن این امانت گرانبها به دستان نسل بعد پایان یافته و این امر طعمی شیرین را به انتهای داستان می بخشد. نگاه علم گرا مشتاق ترقی و کنجکاو سر در آوردن از رازهای طبیعت در سراسر داستانهای این نویسنده آمریکایی موج می زند. آن هم با زبانی ساده و در حجمی کم که شوق مطالعه و دانستن را هیچگاه از مخاطبش نمی گیرد.

"هریک از ما در واقع نمونه های واقعی از مرغ بزرگ هستیم. نمونه های نامحدود آزادی. و پرواز دقیق گامی به سوی بیان طبیعت واقعی ماست. هرچه که مارا محدود می کند بایستی کنار بگذاریم."

شعر

هشتمین جایزه ادبی صادق هدایت ۱۳۸۸

سرویس ادبی: از سال ۱۳۸۱ سالروز یکصدمین سالگرد تولد صادق هدایت تا به امروز، همه ساله در ماه اردیبهشت داستان نویسان فارسی زبان به ویژه جوانان، منتظر فراخوان مسابقه داستان نویسی صادق هدایت هستند، تا به نوعی در یک مسابقه ی ادبی آزاد و خصوصی شرکت جویند و ذوق نویسندگی خود را محک بزنند. البته در یک تا دو دوره ی این مسابقه، بخش نقد ادبی هم به آن اضافه شد.

از سال ۱۳۸۱ تا ۸۶ همه ی بزرگداشت هاو مراسم پایانی داستان نویسی هدایت در محل خانه ی هنرمندان ایران برگزار می شد، اما در سال ۱۳۸۶ با تغییر مدیریت این خانه، مراسم پایانی مسابقه به شکل خصوصی و با حضور تعداد محدودی از علاقه مندان به ادبیات داستان نویسی در منزل شخصی جهانگیر هدایت برگزار می شود.

بنا به گفته ی جهانگیر هدایت، بالغ بر ۴۰۰۰ نفر از داستان نویسان جوان ایران، افغانستان و تاجیکستان و فارسی زبانان مقیم کشورهای اروپایی و ... در این مسابقه شرکت کرده و متجاوز از ۳۵ جایزه به برندگان اهداء شده است.

داوری و مدیریت کار هم زیر نظر جهانگیر هدایت انجام می شود و با استفاده از اساتید و نویسندگان برجسته، معروف و بی طرف، بدون هیچ گونه گرایش یا نقطه نظرهای خاص، آثار اسالی مورد مطالعه، اظهار نظر و داوری قرار می گیرند. معمولاً داوری در دو مرحله انجام می شود و در آخر کار ده داستان برتر شناخته و از این میان، داستان های برتر اعلام و از نویسندگان آنها نیز تقدیر به عمل می آید.

شرایط شرکت در مسابقه:

هر نویسنده می تواند فقط یک داستان کوتاه منتشر نشده خود را برای شرکت در مسابقه ارسال کند.

داستان اسالی نباید از هزار کلمه کمتر و از چهار هزار کلمه بیشتر باشد و به دو روش قابل ارسال است:

الف) ارسال به بخش داستان های کوتاه در سایت سخن

ب) ارسال به نشانی تهران-صندوق پستی ۳۶۵-۱۹۵۸۵ یا ایمیل به نام دفتر هدایت.

برای کسب اطلاعات بیشتر می توانید به سایت هدایت مراجعه نمایید.

یادداشت

دست برداشتن

• م. ساکت

دست برداشتن پدیده ی پیچیده ایست؛ چون نشانگر تنگناهای آدمی است، بیانگر دریچه هایی که انسان توان عبور از آنها را ندارد. وقتی به چیزی علاقه دارد تلاش می کند آنرا به دست آورد، تا آنجا که علاقه اجازه دهد، از خویشتن دست برمی دارد، ولی هنگام دست کشیدن، تمام تلاش ها و از خودگذشتگی ها را به دست فراموشی می سپارد و اینجاست که پیچیدگی خود را نمایان می کند.

بسیاری وقت ها اراده ی دست برداشتن، بسی مقدس تر از بدست آوردن است، اگر داشته ها نمایانگر قدرت خواستند، نداشتن ها بسیار معنای دگر دارند، معنای اراده و توانایی، معنای ظرفیتی نا تمام... البته فرق است بین نداشتن و نخواستن. نداشتن ها را به گردن عدم تلاش انداختن دردی از فقدان قدرت اراده دوا نمی کند. وقتی در اوج توانایی دست برداشتی آن وقت یک شیرینی لطیف را احساس خواهی کرد.

می گویند دست بردار از لذت زندگی، ببین ما چه می گوئیم، بزرگتر تو! می گویند سعادت یعنی امیدی بزرگ را در سر پروراندن که روی حال تاثیر شگرفی می گذارد. یاد حرف فروید می افتم در بحث مفهوم سعادت*، یاد سابق مرگ و سابق عشق و ابژه هایی که ارضا کردنشان را سعادت می نامد، یا کمال. بیراه هم نگفته است استاد نگون بختی که به ذهن ما چیزی جز فساد و تباهی از نامش را تزریق نکرده اند...

* تمدن و ملالت های آن - زیگموند فروید

گهر نامه

جنون فوق عقل

• مهشید خادمی

چه بسیار دیوانگی ها که نزد صاحب نظران خود عقل قدسی و آسمانی است و چه بسیار دانایی و خردمندی که خود جنون محض است و در اینجا نیز اکثریت است که فرمان می راند. اگر با آنها هم آوا شوی در شمار عاقلان باشی و اگر ساز مخالف زنی از تو در هراس آیند و بی درنگ به زنجیرت کشند.

امیلی دیکنسون

عشق آمد عقل او آواره شد
صبح آمد شمع او بیچاره شد

مثنوی

گفت که دیوانه نه ای لایق این خانه نه ای
رفتم دیوانه شدم سلسله بندنده شدمگفت که سرمست نه ای رو که ازین دست نه ای
رفتم و سرمست شدم وز طرب آکنده شدم

دیوان شمس